

همنشینی محبت و محنت با رویکردی به (آیات قرآن، روایات و آرای عرفا)

حسین اسماعیلی^۱

مهدی تدین*^۲

عطا محمد رادمش^۳

چکیده

محبت و محنت دو گوهر گرانقدری است که تنها با تفاوت در یک نقطه، معنایی بسیار متفاوت با یکدیگر دارند و با وجود این تفاوت به گونه ای با یکدیگر همنشین و به هم نزدیکند. این دو واژه و معانی مترادف آن در برخی آیات قرآن ذکر شده و در روایات تفاسیر مختلفی در مورد آن مطرح شده است. عرفا نیز نگاهی خاص به این دو کلمه دارند و در واقع می توان گفت اساس عرفان بر این دو واژه بنا شده است. در این مقاله نگارندگان سعی نموده اند لزوم همنشینی محبت و محنت و واژه های هم معنی آن را با تکیه بر آیات و روایات و بهره مندی از نظر عرفا نشان دهند.

واژگان کلیدی: محبت، محنت، قرآن، روایات، عرفا

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

۲- نویسنده مسئول: گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران
mtadayon13@gmail.com

۳- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

تاریخ دریافت تاریخ پذیرش

مقدمه

محبّتدر معنی عشق و دوست داشتن، همواره به عنوان اساس کمال معنوی بر آن تأکید می شود. همچنین غذای روح انسان و آرامش دهنده اوست. محبت در نهاد آدمی سرشته شده و تمام تار و پود او را دربر گرفته است. جذبهمحبت در مورد انسان تا جایی است که می تواند انسان را به سرحد بندگی برساند، چنان که گفته اند: «الانسان عبید الاحسان» (خوانساری، ۱۳۸۴، ج ۷: ۶۹).

تقریباً همه کتاب های لغت عربی و فارسی، عشق را نهایت محبت یا افراط در محبت تعریف کرده اند. در قرآن کریم به جای این واژه، واژه های دیگری نظیر، محبت، ودّ و... آمده است، خداوند در آیه ای فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ...» (بقره/۱۶۵).

نخست می گوید: «بعضی از مردم معبودهایی غیر خدا را برای خود انتخاب می کنند» نه فقط بت ها را معبود خود انتخاب کرده اند بلکه «آن چنان به آنها عشق می ورزند که گویی به خدا عشق می ورزند» (يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ). «اما کسانی که به خدا ایمان آورده اند عشق و علاقه بیشتری به او دارند» (وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ).

«تافرن پنجم هجری قمری، صوفیه، بیشتر از «محبت» دم می زدند - که یکی از مقامات ده گانه تصوّف است - و از قرن پنجم به بعد، عشق در عرفان و آثار منظوم و منثور عرفانی وارد شد...» (سجادی ۱۳۷۹: ۲۸۲).

محنت به معنی رنج، بلا و سختی هایی که عارفان آن را به معنی تحمل مصایب ومشکلات واز لوازم سلوک می دانند، سختی هایی را گویند که عاشق در راه رسیدن به مطلوب و معشوق خویش آنها را متحمل می شود.

انسان همواره در عرصه زندگی با ناملايمات و بحران های روحی رو به رو بوده و پیوسته شوق ادامه حیات، او را برآن داشته است تا در مسیر زندگی و در رویارویی با موانع از راهنمایی های اندیشمندان جامعه بشری برای دستیابی به آرامش و رهایی از درد و رنج بهره بگیرد.

درد و رنج در نگاه عارفان موجب می شود که انسان تسلیم وضعیت موجود نشود و در پرتو بهره گیری از امکانات، موقعیت موجود را بشکند و از آن فراتر رود و در برابر مسایل و

اوضاع حاکم بر جهان موضعی منطقی اتخاذ کند. «درد» پدیده ای است که زمینه بازسازی شخصیت و اندیشه انسان را فراهم می کند و موجب پویایی و طراوت در زندگی او می گردد:

درد داروی کهن را نو کند	درد هر شاخ ملولی خو کند
کیمیای نوکننده، دردهاست	کو ملولی آن طرف که درد خاست؟
هین! مزن تو از ملولی آه سرد	دردجو، و دردجو، و درد، درد

(مولوی، ۱۳۷۹، ج ۶: ۱۹۴)

«... در قرآن کریم خداوند می فرماید: فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (الشرح / ۵-

۶): پس باهر سختی آسانی است و با هر سختی البته آسانی است. در قرآن کریم کمتر مطلبی دو مرتبه آن هم با حرف تأکید «أَنَّ» ذکر گردیده، این بیانگر توجه و عنایت خداوند به آن مطلب است. در آیه فوق خداوند می فرماید: با هر سختی آسانی هست، نه اینکه پس از سختی آسانی است، گویا آسانی در درون سختی نهان است.

در سوره «الشرح» خداوند با لحنی عطف آمیز خاطر پیامبر را که گویی آزرده گشته بود تسلی می دهد و به او آرامش می بخشد که چگونه خداوند بار سنگین مشکلات را از دوشش برداشته، دشواریها را به آسانی مبدل کرده است سپس می فرماید: با هر رنج و سختی آسانی هست. پس اگر فراغت یافتی مجدداً خود را به زحمت بینداز و تلاشت را از سرگیر. در واقع خداوند به این نکته اشاره می کند که سختیها و گرفتاریها مقدمه کمال و پیشرفت انسان است و باعث نیرو گرفتن او می شود و از این جهت مصیبتها و سختیها برای تکامل بیشتر ضرورت دارند.

محبت در قرآن و روایات و دیدگاه عرفا

محبت به معنای دوست داشتن و مهرورزی و در اصطلاح عرفان عملی، به سرور و لذتی که ناشی از جذب شدن به کمال و جمال حقیقی باشد، تعبیر شده است. این کشش درونی، قابل شدت و ضعف است که در مرتبه ضعیف، همان ارادت است. در مرتبه بعد شوق خواننده شده است و در مرتبه قوی تر به آن محبت گفته اند. اگر محبت و مهرورزی، به شدت برسد به آن عشق می گویند.

_____ همنشینی محبت و محنت با رویکردی به (آیات قرآن، روایات و آرای عرفا) (۹۷-۷۴) ۷۷

قرآن کریم در موارد بسیاری تصریح دارد که محبت به خداوند امکان پذیر است. به دلیل وجود آیات و روایات فراوان در این باره، در میان مسلمانان کسی نیست که اصل «محبت» را انکار کند. لیکن درباره کیفیت محبت تفسیرها و تأویل های متفاوتی وجود دارد.

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...» (مائده/۵۴)؛ یعنی هم خداوند آنها را دوست دارد و هم آنها خداوند را دوست دارند. این مطلب به خوبی رابطه دو طرفه محبت را بین خداوند و بندگان نشان می دهد.

علامه طباطبایی نیز ارتباط بین انسان و خداوند را رابطه ای دو سویه می داند. این گونه که محبت انسان به خدا را از سر نیاز انسان به خدا می داند، به این معنا که در واقع، در عالم هیچ بی نیازی چون خداوند وجود ندارد و تمام موجودات و مخلوقات نیازمند به او هستند. پس در واقع، تنها محبوب انسان و محبوب حقیقی او خداوند است. وی در این باره می گوید: «خدای سبحان از هر جهت که حساب کنیم، اهلیت آن را دارد که دوستش بداریم؛ برای این که هستی او به ذات خودش است، نه عاریتی و کمال او نامتناهی است در حالی که هر کمال دیگر متناهی و محدود است و متناهی وجودش متعلق است به نامتناهی و این حبی است که محال است از بین برود» (طباطبایی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۶۲۱).

علامه طباطبایی معتقد است که محبت خدایه انسان به معنای حقیقی است. از نظرایشان محبت رابطه ای دو سویه است و آن گونه که انسان به خداوند محبت دارد، خداوند هم به انسان محبت دارد. هرگونه ارتباطی که انسان با خداوند برقرار کند، پاسخی متقابل رادریافت خواهد کرد؛ به عنوان مثال، رابطه دعا پاسخ استجاب دعا را به همراه دارد و رابطه محبت پاسخ محبت.

به راستی بندگان شایسته، ذات اقدس الهی که منبع همه کمالات است را رها نمی کنند، چرا که هرمیل و محبتی در برابر عشق الهی در نظرشان بی ارزش و ناچیز است. در میان عرفا نیز مشهور است که «محبت» بالاترین مقام انسان و «محبت نسبت به خداوند» مهم ترین عامل رشد و تکامل انسان است. انسانی که همواره به دنبال هستی و کمال

واقعی می‌گردد به همین علت آن کس که هستی و کمالش از همه برتر است را از همه کس به عشق ورزیدن شایسته‌تر و سزاوارتر می‌داند.

ملاصدرا در تأیید این مطلب می‌گوید: «... برای هر موجودی کمالی است مخصوص به او و عشق و شوقی است در طلب او که بالاخره او را پس از جدایی از محبوب حقیقی به آن محبوب و معشوق حقیقی می‌رساند...» (ملاصدرا، ۱۳۹۰، ج ۱: ۶۷۴).

و در آیه ای دیگر آمده است: « قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِيْ يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ... » (آل عمران/۳۱).

در این آیه محبت تنها یک میل و علاقه قبلی نیست، بلکه باید آثار آن در عمل انسان منعکس شده باشد، کسی که مدعی حبّ پروردگار است، نخستین نشانه آن این است که از پیامبر و فرستادگان او، پیروی کند «ان كنتم تحبون الله فاتبعوني...» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۳۸۷).

در حقیقت یکی از نشانه های محبت واقعی این است که انسان را به سوی «محبوب» و خواسته‌های اومی‌کشاند. بنابراین محبت راستین «محب» را با «محبوب» پیوند می‌دهد و «محب» تلاش می‌کند در مسیر خواسته های «محبوب» گام بردارد.

همان طور که پیش تر بیان شد، عشق و محبت انسان به چیزی به خاطر این است که کمالی در آن یافته است، و هیچ گاه انسان به موجودی که هیچ نقطه قوتی در آن نیست علاقه مند نمی‌شود و به آن عشق نمی‌ورزد؛ عشق و محبت انسان به خدا نیز به خاطر این است که خداوند منبع و منشأ همه کمالات است. انسان مؤمن همه کمال ها و جمال ها را در خداوند می‌بیند لذا بیشترین عشق را به او ابراز می‌دارد. عشق و محبت مؤمنان براساس شایستگی و لیاقت معشوق است و هرگز به سردی و خاموشی نمی‌گراید.

«در معانی الاخبار از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: ما احب الله من عساه: کسی که گناه می‌کند، خداوند را دوست نمی‌دارد». سپس این شعر معروف را قرائت فرمود:

تعصى الاله و انت تظهر حبه هذا لعمرك فى الفعال بدیع
لو كان حبه صادقاً لاطعته ان المحب لمن يحب مطیع

معصیت پروردگار می‌کنی، با این حال اظهار محبت اومی‌نمایی؟ به جانم سوگند این کار عجیبی است! اگر محبت تو صادقانه بود، اطاعت فرمان او می‌کردی. زیرا کسی که دیگری را دوست می‌دارد، از فرمان او پیروی می‌کند» (همان: ۳۸۶).

_____ همنشینی محبت و محنت با رویکردی به (آیات قرآن، روایات و آرای عرفا) (۹۷-۷۴) ۷۹

خداوند در ادامه می فرماید: «... يُحِبُّكُمْ اللَّهُ وَ يُغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران/۳۱)، قرآن در این جمله می گوید: اگر محبت خدا داشتید و آثار آن در عمل و زندگی شما آشکار شد خداوند هم شما را دوست می دارد و به دنبال این دوستی؛ گناهان شما را می بخشد و شما را مشمول رحمت خودش می کند.

در آیه فوق دلیل محبت متقابل خداوند به روشنی بیان شده است، زیرا او وجودی است از هر نظر کامل و بی پایان و به هر موجودی که در مسیر تکامل گام بردارد بر اثر سنخیت پیوند محبت خواهد داشت، در ضمن به روشنی تصریح شده که «محبت یک طرفه» نمی تواند وجود داشته باشد، زیرا هر محبتی، دارنده آن را دعوت می کند که عملاً در راه خواسته های واقعی محبوب، گام بردارد و در چنین حالتی به طور قطع، «محبوب» نیز به او علاقه پیدا می کند.

«از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: هل الدين الا الحب؛ آیا دین جز محبت است»

(مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۳۸۷).

منظور از این آیات و روایات این است که روح و حقیقت دین همان ایمان و عشق به خداست، ایمان و محبتی که شعاع آن، تمام وجود انسان را روشن می کند به گونه ای که از فرامین الهی پیروی می کند.

محنت در قرآن و روایات و دیدگاه عرفا

معمولاً هر چیزی که انسان به آن علاقه مند است و نسبت به آن ابراز محبت می کند مطلوب اوست و برای رسیدن به آن مطلوب سختی ها و رنج هایی را باید بپذیرد.

در قرآن کریم آمده است: فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (الشرح/۶-۵).

در حدیثی نیز آمده است: «وَأَعْلَمُ أَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، وَإِنَّ مَعَ الصَّبْرِ النَّصْرَ، وَ أَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْكُرْبِ: بدان با سختی ها، آسانی است، با صبر، پیروزی، و با غم و اندوه، خوشحالی و گشایش است. و در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: زنی شکایت همسرش را نزد آن حضرت برد که او چیزی بر من انفاق نمی کند، در حالی که همسرش واقعاً تنگدست بود، علی (ع) از اینکه همسر او را به زندان بیفکند خود داری کرد، و در جواب فرمود: إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا وَ أَوْ رَأَى صَبْرًا وَ شَكِيْبًا يَدْعُوكَ» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۴۸).

و خداوند جای دیگری فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (بلد/۴): مسلماً ما انسان را در رنج آفریدیم.

این آیه گویای نقش مهم رنج ها و مشقت ها در ساخته شدن انسان و تکامل اوست و إلا اگر جز این بود، خداوندی که سرچشمه رأفت و رحمت است وسعادت و خیر بنده خود را می خواهد، او را قرین رنج و زحمت نمی کرد.

«کبد به گفته طبرسی در مجمع البیان در اصل، به معنی شدت است، و لذا هنگامی که شیر غلیظ شود تَكَبَّدَ اللَّبَنُ می گویند» ولی به گفته راغب در مفردات کبد (بر وزن حسد) به معنی دردی است که عارض کبد (جگر سیاه) انسان می شود و سپس، به هرگونه مشقت و رنج اطلاق شده است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۲۷: ۲۳-۲۲).

به راستی انسان از آغاز زندگی، حتی لحظه ای که نطفه او در قرارگاه رحم واقع می شود، مراحل زیادی از مشکلات و درد و رنج ها را طی می کند تا متولد شود، و بعد از تولد در دوران کودکی، نوجوانی، و سپس جوانی، و از همه مشکل تر در ایام پیری، با انواع مشقت ها و رنج ها مواجه است، و اصولاً طبیعت زندگی دنیوی این گونه است.

آری خداوند همواره بندگان خود را می آزماید، تا شایستگان باز شناخته شوند. در این راستا برای تربیت و پرورش انسان ها مصایب و مشکلات را قرار داده است، که در نهایت کسانی که به خوبی از دستورهای الهی پیروی می کنند و سختی ها و دشواری ها را به جان می خردند به رحمت و معرفت الهی رهنمون می گردند: « وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ ...» (بقره/۱۵۶-۱۵۵): والبتّه شما را به سختی هایی چون ترس و گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و آفات زراعت بیازماییم و بشارت و مژده آسایش از آن سختی ها، صابران راست. آنان که چون به حادثه سخت و ناگواری دچار شوند صبوری پیشه گرفته، گویند ما به فرمان خدا آمده ایم و باز به سوی او رجوع خواهیم کرد.

در واقع مصایب و بلاها وسیله ای هستند برای آزمایش انسان:

«لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ...» (آل عمران/۱۸۶).

امام حسن (ع) می فرماید «الْمَصَائِبُ مَفَاتِيحُ الْأَجْرِ» مصیبت ها، کلیدهای اجرند

(رحمتی شهرضا، ۱۳۸۶، ج ۲: ۷۷۵).

نگاهی به زندگی انبیاء و اولیاء الله نیز نشان می دهد، زندگی این بزرگواران نیز با انواع ناملایمات و درد و رنج ها قرین بوده است. و اگر افرادی را می بینیم که بظاهر درد و رنجی

_____ همنشینی محبت و محنت با رویکردی به (آیات قرآن، روایات و آرای عرفا) (۹۷-۷۴) ۸۱

ندارند وقتی به جستجو در زندگی آنها می پردازیم به عمق درد و رنج های آنان پی می بریم و به تعبیر شاعر:

خاصان حق همیشه بلیت کشیده اند هم بیشتر عنایت و هم بیشتر عنا
(سعدی، ۱۳۷۴: ۴۶۷)

خداوند درجایی دیگر می فرماید: «يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ...» (انشقاق / ۶): ای انسان البته با هر رنج و مشقت در راه طاعت و عبادت حق بکوش که عاقبت به حضور پروردگار خود می روی.

در آیه مذکور «کدح» تلاش و کوششی است که با رنج و ناراحتی توأم باشد تا در جسم و جان اثر کامل بگذارد، و آن را به خراش نیز معنی کرده اند.

«این آیه اشاره به یک اصل اساسی در حیات همه انسان هاست، که همواره زندگی آمیخته با زحمت و رنج و تعب است، حتی اگر هدف رسیدن به متاع دنیا باشد، تا چه رسد به این هدف که آخرت و سعادت جاویدان و قرب پروردگار باشد، این طبیعت زندگی دنیا است، حتی افرادی که در نهایت رفاه زندگی می کنند آنها نیز از رنج و زحمت و درد بر کنار نیستند» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۲۶: ۳۰۰).

با توجه به اینکه مخاطب این آیه همه انسان ها می باشند، بیانگر این واقعیت است که طبیعت زندگی این جهان در هیچ سطحی خالی از مشکلات، ناراحتی ها، و رنج و مشقت نیست، خواه این مشکلات از نوع جسمانی و بدنی باشد، و یا از نوع روحی و فکری، در هر حال هیچ کس از رنج و مشکل فارغ نیست.

در حدیث بسیار پرمعنایی از امام علی بن الحسین (ع) می خوانیم: «الراحة لم تخلق في الدنيا و لا لاهل الدنيا، انما خلقت الراحة في الجنة و لاهل الجنة، و التعب و النصب خلقا في الدنيا، و لاهل الدنيا، و ما اعطى احد منها جفنة الا اعطى من الحرص مثليها، و من اصاب من الدنيا اكثر، كان فيها اشد فقراً لانه يفتقر الى الناس في حفظ امواله، و تفتقر الى كل آله من آلات الدنيا، فليس في غنى الدنيا الراحة!؛ راحتی و آسایش در دنیا و برای اهل دنیا وجود ندارد، راحتی و آسایش تنها در بهشت است، و برای اهل بهشت! رنج و تعب در دنیا آفریده شده، و برای اهل دنیا، و (به همین دلیل) هرکسی پیمانه ای از آن به دست می آورد دو برابر آن حرص نصیب او می شود، و کسانی که از دنیا بیشتر دارند فقیرترند! زیرا محتاج

دیگران در حفظ اموال خویشند، و به وسایل و ادوات زیادی برای حفظ آن نیازمندند، بنابراین در ثروت دنیا راحتی نیز وجود ندارد» (همان: ۳۰۵).

سپس امام (ع) در ذیل این حدیث فرمود:

«کلا ما تعب اولیاء الله فی الدنيا للدنیا، بل تعبوا فی الدنيا للاخرة: هرگز دوستان خدا در دنیا به خاطر دنیا رنج و تعب نمی کشند، بلکه رنج و تعب آنها در دنیا برای آخرت است» (همان: ۳۰۴-۳۰۵).

درانتخاب محبوب، «شناخت دقیق» برای دل سپردن به آن محبوب بسیار مهم است که همانا معرفت درونی انسان به هستی را نشان می دهد و با رسیدن به معرفتی کامل از محبوب، عشق و محبت به یار فزونی می یابد و در سراسر وجود عاشق رخنه می کند. در حدیث قدسی است که خداوند می فرماید: «مَنْ طَلَبَنِي، وَجَدَنِي وَ مَنْ وَجَدَنِي، عَرَفَنِي، وَمَنْ عَرَفَنِي، أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَحَبَّنِي، عَشَقَنِي وَ مَنْ عَشَقَنِي، عَشَقْتُهُ وَ مَنْ عَشَقْتُهُ، قَتَلْتُهُ، وَمَنْ قَتَلْتُهُ، فَعَلَى دِيَّتِهِ وَ مَنْ عَلَى دِيَّتِهِ، فَأَنَا دِيَّتُهُ: آن کس که مرا طلب کند، مرا می یابد و آن کس که مرا یافت، من را می شناسد و آن کس که مرا شناخت، من را دوست می دارد و آن کس که مرا دوست داشت، به من عشق می ورزد و آن کس که به من عشق ورزید، من نیز به او عشق می ورزم و آن کس که به او عشق ورزیدم، او را می کشم و آن کس را که من بکشم، خون بهای او بر من واجب است و آن کس که خون بهایش بر من واجب شد، پس خود من خون بهای او هستم» (فیض کاشانی، ۸۶، ۱۳۸۶: ۳۶۹).

مولانا نیز درباره انتخاب عشق و معشوق حقیقی که همواره در وجود ماندگار و باقی است می فرماید:

عشق زنده در روان و در بصر	هر دمی باشد زغنچه تازه تر
عشق آن زنده گزین، کو باقی است	کز شراب جان فزایت ساقی است
عشق آن بگزین که جمله انبیا	یافتند از عشق او کاروکیا

(مولوی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۰۵)

حضرت علی (ع) در حدیثی می فرماید: «من احبَّ الله فصبَّ البلاء علیهِ». یعنی، هر که دعوی دوستی خدا کند و به دست ارادت حلقه در محبت او زند یا هر که حق - سبحانه و تعالی - خلعت محبوبیت بر او پوشاند، باران بلا از ابر محنت و عناء بر فرق او ریزان و شادی

_____ همنشینی محبت و محنت با رویکردی به (آیات قرآن، روایات و آرای عرفا) (۹۷-۷۴) ۸۳

و بهجت و راحت از وی گریزان گردد که: «البلاء للولاء کالذهب للنهب» (مجلسی، ج ۶۷: ۲۳۹).

مولانا جلال الدین محمد بلخی در تأیید این مطلب فرماید:

دوست همچون زر، بلا چون آتش است زرّ خالص در دل آتش خوش است

(مولوی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۱۴۶۱)

بنابراین چنین برمی آید که بلا، متوجّه اهل ولایت و محنت متعلّق به دار باب محبت

است. هر جا که بنای محبت نهاده اند دری از محنت بروی گشاده اند و هر که را خداوند

دوست دارد، او را به بلا مبتلا و ممتحن سازد و مؤید این قول حدیث حضرت رسول (ص)

است آن جا که فرموده: «ان الله اذا احبّ قوما ابتلاهم» (فیض کاشانی، ۱۳۸۶: ۲۳۸).

به درستی که هر که را حق - تعالی - دوست دارد، لشکر بلا و اندوه برایشان بگمارد

و مقرر است که محنت به اندازه محبت و بلا به مقدار ولا نازل شود.

هر که در راه دوستی حق از همه رهروان در پیش بود هر آینه مشقت و بلیت او از همه

بیش بود. هر که را ذوق محبت بیشتر، سینه اش از شوق محنت ریش تر. و از حضرت سید

کاینات سؤال کردند که «ای الناس اشدّ البلاء» کدام طایفه سخت ترند از روی بلا، یعنی

کدام گروه از آدمیان سخت تر و دلسوزتر و محنت بر کدام زمره از اصناف ایشان صعب تر

است؟ فرمود: «الانبياء» یعنی بالای پیامبران که ملهم حریم رسالت و محرم حریم جلالند

از همه سخت تراست و آنهایی که شبیه اند بر این جماعت، و بر همین قیاس هر که به درگاه

قرب، اقرب باشد، بلا و عنای او اشدّ و اصعب باشد.

هر که در این بزم مقرب تراست جام بلا بیشترش می دهند

وان که ز دلبر نظر خاص یافت داغ عنابرجگش می نهند

بلا، نه شربت شیرین است که به اطفال طریقت دهند، بلکه قدح زهرمال است که بر

بالغان راه نهند) (همان: ۲۵).

محبت متقابل انسان و خدا

محبت نسبت به خداوند از جمله مباحث شیرین و لطیف در تعالیم اسلامی است. قرآن

کریم در موارد بسیاری تصریح دارد که محبت نسبت به خداوند امکان پذیر است؛ به طور

مثال، خداوند در قرآن کریم می فرماید: «يحبّهم ويحبّونه» (مائده/ ۵۴)؛ یعنی هم خداوند آنها

را دوست دارد و هم آنها خداوند را دوست دارند. این مطلب به خوبی وجود رابطه دو طرفه محبت را بین خداوند و بندگان نشان می دهد. محبت انسان نسبت به خداوند سه بار در قرآن بیان شده است.

یکی از موضوع های اساسی که بخش های مهمی از آثار صوفیه را به خود اختصاص داده، محبت انسان و خدا در تقابل با یکدیگر است هجویری در این باره می گوید: «بدان که محبت خداوند - تعالی - مر بنده را و محبت بنده مر خداوند - تعالی - را درست است و کتاب و سنت بدین ناطق و امت بر این مجتمع» (هجویری، ۱۳۸۹: ۴۴۶)؛ اما کیفیت و مصادیق محبت بندگان نسبت به خدا و محبت خدا نسبت به بندگان محل نزاع و اختلاف متکلمان و متصوفه است.

متکلمان معتقدند که: «محبت نوعی اراده و طلب است و چون اراده و طلب شیئی به منظور به دست آوردن آن است، محبت الهی از این مقوله نمی تواند باشد؛ زیرا اگر محبت از جانب خدا باشد، بندگان او در دست قدرت او هستند و به طلب و اراده او نیازی نیست و اگر محبت از جانب بندگان باشد محال است زیرا خداوند از اراده و طلب مخلوق برتر است و تصرف حادث در قدیم امکان پذیر نیست. بنابراین محبت بندگان نسبت به خداوند را محبت طاعت، خدمت، ثواب و احسان او دانسته اند و محبت خداوند نسبت به بندگان را اراده خیر و طلب طاعت و رحمت کردن بر بندگان شمرده اند» (مصاحب، ۱۳۸۰، ج ۲: ۹-۲۶۶۸).
امام محمد غزالی در بحثی مفصل و زیبا در معنی محبت و اسباب حدوث آن دلایل و اشکالات مخالفان را از بن فرو ریخته است. به نظر وی: «محبت و عشق متوجه کمال است از هر نوع که باشد و چون کمال مطلق، خاص حضرت حق است بنابراین او از هر چیز به معشوقیت سزاوارتر است» (ر.ک: غزالی، ۱۳۵۴: ۸۳۸-۸۳۵).

نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد این است که: «محبت در نظر اهل تصوف از احوال است و نخستین مرحله فناست؛ زیرا هر چه محبت به محبوب بیشتر شود انقطاع از غیر محبوب و پرداخت به آن بیشتر می شود تا برسد به بالاترین مرحله یعنی مرحله ای که محب به کلی از خود بیخود و فارغ می شود که همان مرحله فناست؛ اما محبت خداوند به انسان از نظر اهل عرفان به جهت جمال است؛ زیرا هر زیبایی مشاهده جمال خود را دوست دارد و چون این عالم، مظهر جمال حق است و به منزله آینه ای است برای تجلی جمال

_____ همنشینی محبت و محنت با رویکردی به (آیات قرآن، روایات و آرای عرفا) (۹۷-۷۴) ۸۵

حق، مشاهده خداوند، مظاهر جمال و زیبایی خود را در این دنیا همان محبت اوست به بندگانش» (ابن عربی، ۱۳۸۴: ۲۳۵)

در میان متفکران اسلامی، نظرات مختلفی درباره محبت بیان شده است. در میان عرفا، مشهور این است که محبت بالاترین مقام انسان و محبت نسبت به خدا مهم ترین عامل رشد و تکامل انسان است. طبق این نظر، نه تنها محبت نسبت به خداوند امری واقعی است، بلکه در واقع، در عالم فقط یک محبت وجود دارد و آن هم مخصوص خداوند است، محبت به خدا اصل تمام محبت هاست و هرگونه محبتی در اصل محبت به خداست، چرا که غیرتش غیر در جهان نگذاشت: «او در هر محبوبی برای هر محبتی ظاهر است و در وجود جز محبت نمی باشد؛ پس تمام عالم محب و محبوب اند و تمام آنها به وی باز می گردد و... هیچ کس غیر خالقش را دوست نمی دارد، زیرا سبب حب جمال است و آن مخصوص خداست» (همان، باب ۱۱۴: ۲۳۸).

در این عالم هر کس عاشق هر چیزی باشد، در واقع، عاشق خداست: «محبت در این عالم رشته ای است که یک سوی آن به تعداد مخلوقات است و طرف دیگر آن فقط یکی است و آن خداوند است. همچنین به عقیده برخی دیگر از عرفا، محبت در مورد خدای تعالی اصل است و محبت در مورد خلق، فرع بر آن است» (عبادی، ۱۳۶۲: ۸۳).

مولانا می فرماید:

عاشقی گرزین سروگر زان سر است عاقبت ما را بدان سر رهبر است

(مولوی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۰)

بابیان فوق، موضع عرفا در این باره به خوبی مشخص می شود. اما گروهی از متکلمین وجود دارند که به کلی منکر محبت نسبت به خدا می شوند: «... بعضی گفته اند: محبت که وصفی شهوانی است، تنها به مادیات و جسمانیات تعلق می گیرد و به طور حقیقت، به خدای سبحان تعلق نمی گیرد. اگر در پاره ای آیات و روایات، این کلمه، درباره خدا به کار رفته است باید بگوییم منظور از محبت به خدا اطاعت اوست» (طباطبایی، ۱۳۷۹: ۶۱۲).

غزالی محبت انسان نسبت به خداوند را قبول دارد و استعمال آن را در مورد خداوند استعمال حقیقی می داند. وی برای اثبات محبت نسبت به خدا اول به بیان دلایل شرعی از آیات و روایات می پردازد و سپس امکان وجود محبت به امور غیر مادی را تبیین می کند.

اما در خصوص اینکه آیا به طور خاص، انسان به خداوند محبت دارد یا خیر؟ با بیان اسباب محبت و تحقق آن اسباب در مورد خداوند به این مطلب پرداخته است.

غزالی اسباب دوستی را پنج مورد می‌شمارد که به طور خلاصه عبارتند از: «اول دوست داشتن آدمی نفس خود و بقای نفس خود را؛ دوم دوست داشتن کسی که به انسان احسان کند؛ سوم، دوست داشتن کسی که اهل احسان باشد، اگر چه به انسان احسان نکرده باشد؛ چهارم، دوست داشتن چیزی که در ذات خود خوب باشد، چه از نظر ظاهری و چه از نظر باطنی و در آخر، دوست داشتن کسی که مناسبت و سنخیتی با انسان داشته باشد» (غزالی، ۱۳۷۷، ج ۴: ۵۱۹)، پس از این، غزالی به بیان این مطلب می‌پردازد که هر یک از این اسباب در مورد خداوند هم صدق می‌کنند و در اصل، صدق حقیقی این اسباب آن است که در مورد خداوند باشد.

غزالی در بیان اینکه مستحق دوستی فقط خداست، در توضیح سبب اول، به خلقت انسان و ادامه حیات او اشاره می‌کند که در واقع، متکی به خداست و مهم ترین عامل بقای انسان خداست. پس اگر کسی به این امر معرفت داشته باشد، خدا باید نزد او محبوب باشد. اما در سبب دوم و سوم، دلیل او این است که بالاترین احسان کننده، به مفهوم عام، و بالاترین احسان کننده به انسان خداست و معرفت به این امر خدا را نزد انسان محبوب می‌سازد. در واقع، تنها احسان کننده به انسان خداست و اگر احسان کننده دیگری جز خداوند برای انسان متصور باشد، از سر جهل است! غزالی می‌گوید: «حُسن از مردمان متصور نیست مگر مجاز و محسن جز خدای نیست.»

در مورد سبب چهارم هم غزالی می‌گوید: «در حقیقت، جمال و خوبی مطلق خداوند است. زیبایی خدا زیبایی باطنی است نه ظاهری و این جمال چیزی است که درک آن فقط مخصوص اصحاب قلوب است»

و در مورد سبب پنجم، که وجود سنخیت است، غزالی آن را در دو قسمت بیان می‌کند: یکی صفات خیر، مانند علم، احسان، لطف و ... که هم در خداوند و هم در انسان وجود دارد و دیگری وجود مناسبت هایی همچون خلیفه الهی و خلق انسان به صورت خداوند، که اینها باعث ایجاد نوعی سنخیت میان انسان و خداوند شده است (ر.ک: غزالی، ۱۳۷۷، ج ۴: ۵۲۹-۵۲۰).

_____ همنشینی محبت و محنت با رویکردی به (آیات قرآن، روایات و آرای عرفا) (۹۷-۷۴) ۸۷

رستگاری حقیقی در عروج به سوی نورالهی و عالم نور محض است؛ عروجی که انسان در طی آن به اصل ماورایی خود باز می‌گردد:

ما به پر می پریم سوی فلک زان که عرشی است اصل جوهر ما

(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۵۵)

سفر به سوی نور، مختص رندان بلاکش و رهروان چالاک است و مسیر سلوک طریقی است طولانی و طاقت فرسا؛ ولی عزم گام نهادن در مسیر سلوک نتیجه توفیق و موهبت الهی است؛ قول حق تعالی است که: «ما شما را آرزومند گردانیدیم و بی آرام کردیم و به نزدیک خویش آوردیم» (غزالی، ۱۳۵۴: ۸۵).

مولانا نیز می‌فرماید:

تانخوانیم ندانی توره واگشتن که ره از دعوت ما گردد بر عقل پدید

(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۴۳)

در واقع اگر در عرفان اولین گام طلب است دلیلش این است که: «درد شوق و طلب

سالک، زمینه بهره مندی از توفیق حق و قدم نهادن در طریق رهایی را مهیا می‌کند» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۳۶۹)، و بی‌قراری جان سالک برای گریز از خانه دلگیر آب و گل و عروج به سوی جهان جان و دل، در نهایت، در رحمت را به روی او می‌گشاید.

سهروردی شوق را عامل اساسی در رسیدن به نورالانوار می‌داند: «الشوق، حامل الذوات الدراکه الی نورالانوار...» (همان، ج ۲: ۲۲۴)؛ به اعتقاد مولوی نیز، درد رهبر و هدایت‌گر انسان به سوی مقصد مطلوب است و در نهایت این درد شوق و محبت و عشق است که انسان را به سوی کمال واقعی پیش می‌برد:

از حد چو بشد دردم در عشق سفر کردم یا رب چه سعادت ها که زین سفرم آمد

(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۵۷)

عشق، محبت مفرط است: «محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند؛ العشق محبت مفرطه» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۲۸۶) و شاهراه طلب حق، محبت و عشق است که راه دان

این راه نهان است؛ راهی از جسم به جان:

عقل گوید شش جهت حد است و بیرون راه نیست

عشق گوید راه هست و رفته ام من بارها

(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۸۶)

عشق، با قدرت وفاعلیت، درهای آسمان را به سوی سالک می گشاید و روح را پروبال داده، به معراج می برد:

جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه، در رقص آمد و چالاک شد

(مولوی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۹۶)

در مسیر سلوک حجاب هایی در مقابل سالک است که؛ «جمال حضرت حق را از دیده محجوب می کند...» (نجم الدین رازی، ۱۳۷۱: ۲۶۸).

محبت و عشق در وجود انسان کیمیاگری می کند و صفات مذموم نفس اماره را که: «دشمنی است دوست روی و حیلت و مکر او را نهایت نیست و دفع شر او کردن و او را مقهور گردانیدن، مهم ترین کارهاست» (همان: ۱۷۳)، از میان می برد. هر چند صفات مذموم نفس اماره با ریاضت و مجاهدت تا حدی مقهور می شود، ولی محبت و عشق، مؤثرترین عامل در تطهیر درون، صفای ضمیر و تصفیة دل است. آنگاه نفس از امارگی به مقام مطمئن می رسد: «هرگاه نفس قاهر بدن شود، قوای ظاهر و باطن مطیع او گردند، او را قرب به عالم خویش بیشتر باشد و به استكمال نزدیک تر باشد و او را نفس مطمئنه و کلمة طيبة خوانند» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۳۷۳).

در این هنگام نفس، رنگ دل می گیرد، «الا بذكر الله تطمئن القلوب» (رعد/ ۲۸). و هرگاه نفس، رنگ دل گیرد، دل نیز رنگ روح می گیرد و چون نفس به مدد عشق، رنگ دل و روح به خود بگیرد، آنگاه درهای آسمان به روی او گشوده می شود و عروج می کند:

به خود واگرد ای دل زان که از دل ره پنهان به دلبر می توان کرد
جهان شش جهت را گر دری نیست چو دردل آمدی در می توان کرد

(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۷۱)

و اینگونه است که عشق جانان، جان را به قرب خویش می کشاند و آنگاه جان در عشق، فانی می شود و چون جان در عشق، فانی شد، حقیقت وجود وذات پاک صاف خویش را مییابد و از خود فانی و به دوست باقی می شود:

صورت و معنی تو شوم چون رسی محو شود صورت من در لقا

(همان، ج ۱: ۱۵۶)

لزوم رنج و محنت

محنت یا درد و رنج از جمله موضوع هایی است که همواره از سوی مکاتب مختلف دینی و فکری که دغدغه انسان شناسانه داشته اند، به آن توجه کرده اند، و ماهیت، علل پیدایش و پیامد های آن را بر روان جامعه انسانی مورد بررسی قرار داده اند. در کنار این مکاتب، ادبیات - که انسان و چالش های درونی او با خویشتن، طبیعت و جامعه از مهم ترین موضوع های آن است - نیز به این موضوع توجه نموده و بی گمان در طول تاریخ، آثار مشهور ادبی، شکوفایی، عمق، اوج و بالندگی خود را در پیوندی محکم و استوار با انسان و دغدغه ها و رنج های او تجربه کرده است.

«بلاء: مصیبت، آفت، امتحان. در نزد سالکان یعنی ابتلاء و امتحان دوستان به انواع بلاها که هر چند بلا بر بنده قوت پیدا کند، قربت زیاده شود. بلاء لباس اولیاء است و غذای انبیاء» (سجادی، ۱۳۷۸: ۱۹۹).

حضرت رسول (ص) فرمودند: «سخت ترین بلاها ویژه انبیاء و سپس اولیاء و سپس افضل و افضل است و ما جمع پیامبران را دشوارترین بلاهاست. شبلی خطاب به خداوند گفت: همه تو را به خاطر نعمت هایت دوست دارند و من به خاطر بلاهایت» (همان). اصولاً حکمت مدبّر هستی بر این قرار گرفته است که بر سر راه هر آنچه که انسان و آدمی زاده به آن عشق می ورزد و میلی برای رسیدن به آن دارد، گونه ای از سختی و محنت وجود داشته باشد، شاید بدان دلیل که ارزش حقیقی هر چیزی زمانی بیشتر مشخص خواهد شد که انسان در راه رسیدن به آن چیز، سختی و محنت کشیده باشد.

باباطاهر در دوبیتی هایش به کرات به این موضوع اذعان دارد؛

محبت آتشی در جانم افروخت که تا دامان محشر بایدم سوخت
عجب پیراهنی بهرم بریدی که خیاط اجل می بایدش دوخت

(باباطاهر، ۱۳۸۴: ۱۸)

دلی دارم خربندار محبت کز او گرم است بازار محبت
لباسی دوختم بر قامت دل زپود محنت و تار محبت

(همان: ۱۴)

در ابیات مذکور مشخص می گردد که باباطاهر سایه همزمان محبت و محنت را بر تار

و پود جان و دل می بینید.

بسیاری از عرفا معتقدند از زمانیکه انسان با خداوند پیمان بست و در جواب الست بریکم پروردگار، پاسخ بلی داد در واقع قبول بارمحنت و رنجی بود که باید با بستن این میثاق، فطرت در راه معبود بر دوش بکشد چنانچه خواجه فرمود:

مقام عیش میسر نمی شود بی رنج بلی به حکم بلی بسته اند عهد الست

(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۷)

در جایی دیگر خواجه عشق را دریای بیکرانی می داند که ساحلی برای آن قابل تصوّر نیست و تنها چاره ای که برای عاشق می ماند غرق شدن در این دریای بی انتهاست.

بحری است بحر عشق که هیچش کناره نیست آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست

(همان: ۴۹)

خواجه عبدالله انصاری عشق را دردی می داند که هرگز بهبودی برای آن قابل تصوّر

نیست «الهی! دردی است مرا که بهی مباد. این درد مرا صواب است. بادرمدندی به درد خورسند، کسی را چه حساب است؟ الهی، قصّه این است که این بیچاره درد زده را چه جواب است» (سجادی، ۱۳۷۸: ۲۰۰).

مقصود از بلا و محنت عاشق آن است که تا وجودش به کلی در کانون محبت به آتش

شوق گداخته نشود، نام هستی از دفتر وجودش پاک نمی شود: «ای درویش هرچه هست

به بلا بکاهد و به نعمای بیفزاید، مگر عشق که به بلا بیفزاید و به نعمای بکاهد. - الْمَحَبَّةُ لَا تَزِيدُ

بِالْبُرِّ وَلَا يَنْقُصُ بِالْجَفَا - اما عشق چون آتش است و همیزم تن و جان و دل، تا همیزم بر آتش

ننهد شعله وی استعلا نیابد و حرارت وی نیفزاید» (فراهی هروی، ۱۳۶۴: ۶۹۱).

«درد: بلا و مصیبتی که از دوری از حق ناشی شود و خذلان محض است. اگر از جهت

قرب به حق باشد، موجب تطهیر از معاصی است. انصاری گوید: زهری باشد آمیخته، نعمتی

باشد در بلا آویخته. هم درد است و هم دارو و هم شادی و هم زاری...» (سجادی، ۱۳۷۸: ۳۸۲).

از زمان سخن رفتن از درد در آیات قرآن کریم «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (البلد/۴)

عرفا، فیلسوفان و شاعران به گونه های متفاوتی آن را مورد توجه قرار داده اند. در انس

التایبین آمده: «بدان که چون مرد را درد این بگیرد و همّت این کار برخیزد و به خواست

داری این حدیث بیرون آید، از سر درد و محبت و آتش شوق، به طلب مطلوب خویش

برخیزد» (جام، ۱۳۶۸: ۸۱). درد به عنوان مرحله ای از طلب در کاشف الاسرار چنین آمده

است: «چون خداوند را - سبحانه و تعالی - در حق بنده ای از بندگان خود عنایتی باشد، به

_____ همنشینی محبت و محنت با رویکردی به (آیات قرآن، روایات و آرای عرفا) (۹۷-۹۱(۷۴)

صفت ارادت محبت بر دل وی تجلی کند، پس بنده را ارادت محبت او در جنباند و درد طلب آن حضرت در دل وی پدید آید» (اسفراینی، ۱۳۵۸: ۱۳).

عین القضاة در تمهیدات این گونه می آورد: «ای خدا! مرا از تو دردی بادید آمده است، و از تو دردی دارم که تا خداوندی تو بر جای باشد، این درد بر جای باشد» (عین القضاة، ۱۳۸۶: ۱۳۴). اما شاید بهترین و مهم ترین مفهوم درد و عشق در رساله عشق سهروردی مطرح شده باشد. شیخ اشراق در داستان معروف حسن و حزن و عشق می آورد که حزن و اندوه و سختی همواره با عشق همراه است و این دو در همسایگی یکدیگرند و آن گاه که حسن به مملکت آدم می آید: «عشق دست در گردن حزن می آورد و قصد حسن می کند» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۲۷۰)، و این امر اشاره ای است به جستجوی عشق در جهان به جذبۀ دردی که از سوی حق گریبان مرد راه را می گیرد. سهروردی در این باره می گوید: «وصول به حسن ممکن نشود الا به واسطۀ عشق ... و اگر وقتی نشان کسی یابد که مستحق آن سعادت بود، حزن را بفرستد که وکیل در است تا خانه پاک کند و کسی را در خانه نگذارد» (همان: ۲۸۵).

خواجه عبدالله انصاری از داروخانۀ دردی سخن گفته که: «علاج نامردن دل»

است. (خواجه عبدالله، ۱۳۷۲: ۱۳۸).

شفیعی کدکنی، درباره درد در نظام فکری عارفان، می نویسد: «درد در زبان این طایفه استعداد تأثر از امور ذوقی و روحانی است و عبارت است از قابلیت اشتعال ذاتی در برابر جرقه های کشفی و شهودی؛ همان چیزی که می تواند انگیزۀ کارهای اساسی در سلوک به حساب آید» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۴۲۷).

توأمانی محبت و محنت

معمولاً هر چیزی که انسان به آن علاقه مند است و نسبت به آن ابراز محبت می کند مطلوب اوست و برای رسیدن به آن مطلوب سختی ها و مشکلاتی را باید بپذیرد. ارزش و منزلت هر چیزی زمانی بیشتر می شود که انسان برای رسیدن به آن سختی ها و رنج هایی را متحمل شده باشد و این سختی ها و محنت ها در بیشتر اوقات نقش سازنده و بیدارکننده ای دارند. یعنی اینکه انسان را از خواب غفلت بیدار می کنند و به او می آموزند که در زندگی چگونه مراحل و مدارج کمال را طی کند. اصولاً محب برای اینکه در کار عشق

پخته شود هرگونه محنت و زحمتی را تقبّل می کند و صبر و پایداری در مقابل آن محنت‌ها را وسیله ای برای صعود و نزدیک شدن به محبوب و مطلوب خویش می پندارد. چنانکه خواجه فرمود:

منم که دیده به دیدار دوست کردم باز چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز
نیازمند بلا گو رخ از غبار مشوی که کیمیای مرادست خاک کوی نیاز
ز مشکلات طریقت عنان متاب ای دل که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز
طهارت ارنه به خون جگر کند عاشق به قول مفتی عشقش درست نیست نماز

(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۷۲)

پیامبر اکرم (ص) نیز معتقد بودند محنت‌ها و سختی‌ها از محبت الهی سرچشمه می‌گیرد و نقل است که وقتی به خانه یکی از مسلمانان دعوت شدند وقتی وارد منزل او شدند مرغی را دیدند که بر بالای دیوار تخم گذاشته و تخم آن به میخی بند شده و نیفتاده است. رسول اکرم (ص) در شگفت شدند. صاحب خانه گفت: آیا تعجب کردید؟ قسم به خدایی که شما را به پیامبری برانگیخت، هرگز آسیبی به من نرسیده است! رسول اکرم (ص) تا این جمله را شنیدند برخاستند و در خانه آن مرد غذا میل نکردند و فرمودند: کسی که هرگز مصیبتی ندیده مورد لطف خداوند نیست (غزالی، ۱۳۷۱: ۵۶۲). بنابراین اگر درست به بلا نگریسته شود، پی می‌بریم که سختی‌ها و بلاها نقش تربیتی و بیدارگری دارند. سختی‌ها انسان‌های خفته و بی‌تحرك را بیدار و هوشیار می‌سازد و عزم و اراده ایشان را بر می‌انگیزد و در واقع سختی‌ها انسان را آبداده می‌کنند و به او مقاومت و استقامت می‌بخشند. خاصیت زندگی دنیا این است که با سختی‌ها همراه است و در این بین هر چه بر مقاومت انسان افزوده شود، بر تکامل او افزون می‌گردد و رفته رفته نبوغ و استعداد‌های نهفته او شکوفاتر می‌گردد و این بیانگر لطف و عنایت الهی است.

مولوی در بیان این معنا می‌گوید:

گندمی را زیر خاک انداختند پس زخاکش خوشه‌ها بر ساختند
بار دیگر کوفتندش ز آسیا قیامتش افزون و نان شد جان فرا
باز نان را زیر دندان کوفتند گشت عقل و جان و فهمِ هوشمند

(مولوی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۳۸-۲۳۷)

_____ همنشینی محبت و محنت با رویکردی به (آیات قرآن، روایات و آرای عرفا) (۹۷-۷۴) ۹۳

در آیه ای دیگر خداوند می فرماید: «... سیجعل الله بعد عسرا یسرا» (طلاق / ۷)، خداوند به زودی بعد از هر سختی آسانی قرار می دهد. این آیه برای توجّه دادن به کسانی است که ظرفیت شان اندک است و وقتی با سختی و گرفتاری مواجه می شوند ناامید می گردند و خیال می کنند همه چیز تمام شده است. حتی به دعوتوسل به اولیای خدا و درخواست از خداوند نیز روی نمی آورند و همه درها را به روی خود بسته می بینند. مؤمن نباید در برابر گرفتاری ها خود را ببازد، بلکه باید آرامش خود را حفظ کند و بداند که از پس هر سختی آسانی است و خداوند متعال چنین مقدر نکرده که بنده اش همیشه با سختی رو به رو گردد و زندگی اش همواره با سختی بگذرد. بلکه اگر خداوند سختی قرار داده، به دنبال آن آسایش و راحتی نیز قرار می دهد و باید در انتظار آن نیز بود.

بنابراین روشن است که انسان جوای محبت ناگزیر از پذیرش محنت است.

شیخ عبدالله انصاری گوید: «محنت بلای امتحان است و بر دل و جان است، نعمت محبت با عطا بیامیزد به بلا بیاویزد و محبت گوهر است و صدف بلا و صرف بهانه و گوهر عطا و محبت گل است و بلا خار وی کدام طالب است که نیست افکار وی؟ هر که را گل پسند آید از خارش کی گزند آید... محبت و محنت قرینه اند محنت و محبت دیرینه اند. کیمیای محبت رایگان نیست هر چند بلاست به جان گران نیست.

گر بر سر من خار بلا بارانی باران تو را دوخته ام بارانی»

(خواجه عبدالله، ۱۳۷۲: ۳۵۶-۳۵۵)

در حقیقت محبت و محنت با وجود معنی متفاوت همیشه هم خانه و در کنار یکدیگرند «محبت در بکوفت، محنت جواب داد ای من غلام آنک از آن خود فرا آب داد. مسکین ابن آدم که از ظلومی و جهولی باری که اهل دوجهان از آن بگریختند او در آن آویخت و محنت جاودانی اختیار کرد و شادی هر دو جهانی در باخت» (نجم الدین رازی، ۱۳۷۱: ۴۵)

«عشق با محنت قرین است و عاشق را یک بلا در پیش و صد در کمین است» (خواجه

عبدالله، ۱۳۷۲: ۶۴۷). بنابراین تنها کسی می تواند محبت و عشق به معبود را انتخاب کند

که بتواند از نعمت های دنیوی چشم بپوشد و با همه وجود خود را برای سختی های راه

آماده سازد همچنان که حافظ فرمود:

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۰۶)

نیز می فرماید:

ناصرحم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق برو ای خواجه عاقل هنری بهتر از این
(همان: ۲۶۹)

نتیجه گیری

مطالبی که گفته شد ما را به این نتیجه می رساند که محبت و محنت از مهمترین موضوع‌هایی است که در قرآن بیان شده و اگر چه به طور صریح محبت و محنت در آیات کنار هم مطرح نشده ولی از تفاسیر و کلام ائمه و عرفای بزرگ می توان دریافت که هر کجا سخن از محبت و عشق است محنت ورنج خود را آشکارتر از محبت نمایان می سازد در واقع امتحان محبت آمیخته به انواع بلا و سختی است. اگر گیاه با آب رشد می کند اگر جسم انسان با خوردن پرورش می یابد، محبت و عشق با رنج و محنت است که آبیاری شده، پرورش می یابد. در جای جای آیات قرآن کریم سخن از محبت خدا نسبت به انسان و بندگانی که با خلوص نیت خدا را دوست می دارند و به دیدار خداوند می اندیشند، مطرح شده است. همچنین بارها خداوند از اینکه انسان به وسیله محنت ها و رنج ها آزمایش می شود سخن گفته است. با نگاهی به روایت پی می بریم که بزرگان دین نیز محبت به خدا را آمیخته به محنت می دانستند. نظر عرفا نیز این است که تحمل رنج و درد صداقت انسان را در عشق مورد تأیید قرار می دهد. بنابراین می توان گفت درد ورنج لازمه محبت و عشق است عاشق تا درد و رنج فراق را تحمل نکند، چگونه به وصال معشوق خواهد رسید این درد و رنج انسان را وارسته و پاک می سازد و آنگونه از خود تهی می سازد که جز معشوق چیز باقی نمی ماند و کشته شدن در راه معبود چیزی جز فانی شدن از خود نیست و برای رسیدن به این فنا عاشق ناچار باید درد و رنج فراوانی را بر خود هموار سازد

_____ همنشینی محبت و محنت با رویکردی به (آیات قرآن، روایات و آرای عرفا) (۹۷-۷۴) ۹۵

کتابنامه

قرآن کریم

- ابن عربی، محیی الدین محمد بن علی. ۱۳۸۴. **فتوحات مکیه**. ترجمه محمد خواجوی. تهران: موالی.
- اسفراینی، نورالدین عبد الرحمان. ۱۳۵۸. **کاشف الاسرار** به انضمام پاسخ به چند پرسش در روش سلوک و خلوت نشینی. به اهتمام هرمان لندلت. تهران: زوار.
- باباطاهر عریان همدانی. ۱۳۸۴. **دوبیتی های باباطاهر همدانی**. تهران: جمهوری.
- جام، شیخ احمد (زنده پیل). ۱۳۶۸. **انس التائبین**. به تصحیح علی فاضل. تهران: توس.
- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد. ۱۳۷۷. **دیوان حافظ**. به تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی. تهران: اساطیر.
- حسن زاده آملی، حسن. ۱۳۷۵. **الهی نامه**. تهران: رجاء.
- خواجه عبدالله انصاری. ۱۳۷۲. **مجموعه رسایل فارسی**. تصحیح محمد سرور مولایی. تهران: توس.
- خوانساری، جمال الدین. ۱۳۸۴. **شرح غررالحکم**. تألیف آمدی. تهران: دانشگاه تهران.
- رحمتی شهرضا، محمدرضا. ۱۳۸۶. **گنجینه معارف**. جلد دوم. قم: صبح پیروزی.
- سجادی، ضیاءالدین. ۱۳۷۹. **مقدمه ای بر مبنای عرفان و تصوف**. تهران: سمت.
- سجادی، جعفر. ۱۳۷۸. **فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی**. تهران: طهوری.
- سعدی شیرازی، مشرف الدین. ۱۳۷۴. **کلیات** به تصحیح مرحوم محمد علی فروغی. تهران: طلوع.
- سهروردی، ابوالحفص ابوعمرو. بی تا. **عوارف المعارف** (ضمیمه احیاء علوم الدین). مصر: مکتبه التجاریه الکبری.
- سهروردی، شهاب الدین یحیی (شیخ اشراق). ۱۳۸۰. **مجموعه مصنفات شیخ اشراق** ، ج ۳ و ۲. به تصحیح سید حسین نصر. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- طباطبایی، محمدحسین. ۱۳۷۹. **اصول فلسفه و روش رئالیسم**. بامقدمه و پاورقی مرتضی مطهری. تهران: صدرا.

- عبادی، مظفر بن اردشیر. ۱۳۶۲. مناقب الصوفیه. تهران: مولی.
- عین القضاة همدانی، عبدالله بن محمد. ۱۳۸۶. تمهیدات. با مقدمه عفیف عسیران. تهران: منوچهری.
- شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی. ۱۴۱۳ ه.ق. من لا یحضره الفقیه . تصحیح علی غفاری. قم: قم.
- غزالی طوسی، ابوحامد محمد. ۱۳۵۴. کیمیای سعادت . به کوشش حسین خدیو جم. تهران: شرکت سامی کتاب های جیبی.
- _____ . ۱۳۷۷. احیاء علوم الدین ، ترجمه خوارزمی. به کوشش حسین خدیو جم. تهران: علمی و فرهنگی.
- فراهی هروی، معین الدین (ملا مسکین). ۱۳۶۴. تفسیر حدائق الحقائق. به کوشش سید جعفر سجادی. مؤسسه تهران: امیر کبیر.
- فیض کاشانی، ملامحسن. ۱۳۸۶. کلمات مکنونه. تهران: علمی و فرهنگی.
- مکارم شیرازی، ناصر. ۱۳۷۳. تفسیر نمونه. تهران: دارالمکتب الاسلامیه.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد شیرازی. ۱۳۹۰. ترجمه، شرح و تحقیق شواهد الربوبیه . قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- مولوی، جلال الدین محمد بلخی. ۱۳۷۹. مثنوی. مقدمه و تحلیل و تصحیح و فهرست ها از: محمد استعلامی. تهران: سخن.
- _____ . ۱۳۷۸. کلیات شمس تبریزی . ج ۶-۱. به اهتمام بدیع الزمان فروزان فر. تهران: امیر کبیر.
- نجم الدین رازی، عبدالله بن محمد. ۱۳۷۱. مرصاد العباد. به اهتمام محمد امین ریاحی. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ . ۱۳۸۶. رساله عشق و عقل. تصحیح: تقی تفضلی. تهران: علمی و فرهنگی.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. ۱۳۸۹. کشف المحجوبه . تصحیح و توضیح محمود عابدی. تهران: سروش.

_____ همنشینی محبت و محنت با رویکردی به (آیات قرآن، روایات و آرای عرفا) (۹۷-۷۴) ۹۷

The holy Quran

Baba Taher-e Oryan Hamedani(2005/1358SH). Do Beitihaye Baba Taher. Tehran:Jomhouri

Ebadi, Mozaffar Ibn Ardeshir(1983/1362SH).Managhebol Sophie. Tehran:Maula

Einolghozat Hamedani, Abdollah Ibn Mohammad(2007/1386SH).Tehran:Manouchehri

Esfarayeni, Nour-oddin Abdorrahman(1979/1358SH).Kashef ol-Asrar.With Landlett efforts. Tehran:Zovar

Hafiz Shirazi, Shams al-Din Mohammad (1998/1377SH). Deewan-e Hafiz. Ed. by Allameh Ghazvini and Ghasem Ghani. Tehran: Asatir

Hassanzadeh Amoli, Hassan(1996/1375SH).Elahi Name. Tehran:Raja

Ibn Arabi, Mohy-addin(2005/1384SH).Fotohat al-Makie.Tr. by Mohammad Khajavi. Tehran:Mavali

Jami,Sheikh Ahmad[Zhende pil](1989/1369SH).Anis ol-Tabebin.Ed. by Ali Fazel. Tehran:Toos.

Khaje Abdullah Ansari(1993/1372SH).Majmoe Rasael Farsi.Ed. by Mohammad Soror Molaei. Tehran: Toos

Khansari, Jamaluddin(2005/1384SH). Sharhe Ghorarol Hekam.By Amadi. Tehran:Tehran University Press

Rahmati Shahreza, Mohammad Reza(2007/1386SH). Ganjine Maaref. Vol 2. Qom. Sobhe Piroozi

Sajadi, Jafar(1999/1378SH). Farhange Estelahat Va Tabirat Erfani. Tehran: Tohouri

Sajadi, Ziaodin(2000/1379SH). Moghadamei Bar Mabnaye Erfan Va Tasavof. Tehran: Samt

Saadi Shirazi, Moshrefuddin(1995/1374SH). Ed. by Mohammad Ali Forooghi. Tehran:Toloo

Sheikh Sadugh, Abu Jafar(1993/1372SH). Man La Yahzuruh al-Faghih. Ed. by Ali Ghafari. Qom: Qom

Sohravardi,Abolhafaz Aboo Amar. (n.d.)Avarefol Maaref. Egypt: Maktabol Tejariol Kobra

Sohravardi, Shahabodin Yahya(2001/1380SH). Majmoe Mosnafate Sheikh Eshragh.Vols 2-3.Ed. by Seyed Hossein Nasr. Tehran:Pezhuheshgah Olum Ensani va Motaleeat Farhangi

Tabatabaei, Mohammad Hossein(2000/1379SH) .Osule Falsfe Va Ravesh Realism. Ba moghadame Morteza Motahari. Tehran: Sadra